

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از مسائلی که بسیاری از دوستان به این نکته توجه دارند تصور می‌شود که آن چنانکه باید بشود برداشت صحیح و مناسبی از این نداشته باشند کیفیت سلوک مخدرات با توجه به تقدیر و کیفیت امضاء مشیت الهی است خیلی سوالاتی می‌شود که در خواست دعا درخواست طلب برای رفع گرفتاری رفع مرض گشایش در امور و سایر مسائلی که به یک نحوی با زندگی عادی و روزمره ما در ارتباط است نسبت به اینها مطلب گفته می‌شود به نظر می‌رسد راجع به این قضیه من قبلاً خدمت دوستان عرض کرده باشم ولی به نظر دیدم به عنوان مقدمه چون بسیاری از سوالاتی که شده بود در دفعه اول راجع به این قضیه است من چند تای آن را نگاه کردم چون بنابر این دارم که در جلسه امروز راجع به سوالات مطرح شده در جلسه قبل در حد وسع و مقدار اطلاع خودمان پاسخ بدهم از این نظر به عنوان مقدمه این را مطرح می‌کنم و بعد به پاسخ سوالات جلسه قبل می‌پردازم تا وقتی که وقت اجازه بدهد.

ببینید قضیه سلوک در پیمودن راه خدا این یک مسأله‌ای است در راستای امضاء و قبول تقدیر و مشیت الهی نه جدای از آن مسأله مشیت الهی و تقدیر الهی بر این است که در این عالم علی کل حال مسائلی به وجود می‌آید حوادثی در این عالم به نسبت به هر شخصی انجام می‌گیرد مرض هست سلامتی هست تضییق هست وسع هست گرفتاری هست رفاه هست اینها مطالبی است که در این عالم می‌آید بسیاری از اینها در اختیار انسان است و بسیاری هم در اختیار انسان نیست و این مطلب برای بزرگان بوده برای ائمه بوده برای پیغمبران بوده آنها مریض می‌شدند، خوب می‌شدند. گاهی اوقات در

شدت بودند، گاهی اوقات در رفاه بودند. گاهی در تضییقاتی بودند در حبس و امثال ذلک گاهی نه به نحو آزاد و متعارف بودند این مسأله بوده موسی بن جعفر بوده تا چند سال قبل از همان ایام حبس خب به نحو عادی حضرت زندگی می‌کردند در بعضی از اوقات فشار می‌دید در بعضی از اوقات تحت نظر بودند حضرت سجاد همین طور سیدالشهدا همین طور امام رضا همین طور اینها حالات مختلفی داشتند فرزندانشان شاگردان ایشان به طور کلی این جریانی است جریان گذران زندگی بر طبق شرایط و بر طبق آن حوادثی که برای انسان انجام می‌شود این جریان زندگی شکل می‌گیرد با توجه به این مسأله است که یک سالک الهی باید راه خودش را انتخاب کند پس در مسأله سلوک و در مسأله انتخاب راه مسأله منحصر به رفاه و آسایش و رفع گرفتاری و از هر جهت حاجات برآورده شده و رسیدن به آن نیت و تمنیات و اینها نیست قضیه با سایر افراد تفاوتی ندارد فقط در کیفیت بینش و کیفیت نگرش انسان با

مسأله قضیه فرق می‌کند و این به غلط در میان بعضی از افراد این مسأله رسوخ کرده که هر کسی که وارد سلوک می‌شود حتماً خدا باید برای او گرفتاری بیاورد این از یک طرف این مسأله غلط است به جهت این که مسأله گرفتاری و سایر مسائل دیگر مثل سایر افراد می‌ماند و جریان مشیت و تقدیر الهی از این نقطه نظر فرقی ندارد یکی از دوستان حادثه‌ای برای او اتفاق افتاده بود و او به این گفته بود که این فعلاً اول کار است من گفتم شما به بیمارستان مراجعه کن به این جاهایی که خلاصه محل ابتلا هست مراجعه کن ببین افرادی که در آن جا می‌آیند مگر همه سالک هستند ابتلا هست برای هر شخصی هست حالا مشیت و تقدیر الهی بر این قرار گرفته که خب این نحوه ابتلاء خدا برای شما تقدیر کند مسأله این طور نیست یا همه افرادی که فرض کنید که تمام سال در تضيیقات هستند مگر همه افراد سالک هستند نه بعضی از آنها حتی خدا را هم قبول ندارند این از این نقطه نظر خب این نگرش صد در صد نگرش باطل و غلطی است بلکه در مسأله سلوک آن چه را که تفاوت می‌کند نگرش به این مسأله است یعنی کیفیت برخورد با قضیه است که افراد دیگر این حوادث و جریانات منبعث و منشأ برای معلول علل ظاهری می‌دانند و برای رفع آنها به دنبال علل ظاهری می‌گردند یک سالک اینها را به مشیت و تقدیر الهی مربوط می‌کند و درخواست رفع آنها را هم از خداوند می‌کند با توجه به این که باز مشیت الهی را بر این مطالب غلبه می‌دهد و هر چه را که خدا صلاح دانست او را مدّ نظر قرار می‌دهد این یک نگرش.

در مقابل این نگرش، نگرش قاصر دیگری وجود دارد و آن این که هر کسی که وارد این راه می‌شود باید همه مشکلات او حلّ شود هر کسی که وارد این راه بشود دیگر فرض کنید که مرضی در خانواده او و بستگان او نباید بیاید تضيیقات و اینها و گرفتاری و این مسائل نباید باشد این نگرش هم مانند نگرش اول نگرش صحیحی نیست زیرا اگر قرار بر این باشد که سالک به مجرد سلوک همه گرفتاریهایش برطرف شود خب این تمییز است این نوع ترجیح بلامرجح است این یک نوع امتیاز است بین بندگان الهی چه فرق می‌کند همه یکسان هستند حالا آن اسمش سالک نیست این اسمش سالک است دلیل می‌شود بر این مسائل به نحو مطلوب پیش برود نخیر جریان عالم تقدیر و عالم مشیت برای هر کسی یک نوع رقم می‌زند ولی همان طور که عرض شد نسبت به قضیه اول در این جا هم نگرش انسان است که تعیین می‌کند راه انسان را همه چیز را انسان باید از خدا بداند حوادثی که برای او پیدا می‌شود باید از خدا بخواند و صلاح خود را به خدا واگذار بکند و غیر از رسیدن به آن مطلوب و رسیدن به آن غایت که عبارت است از مرتبه عبودیت نباید نسبت به یک مسأله اصرار داشته باشد.

بسیاری از دوستان هستند اظهار می‌دارند که فرزند آنها بعضی از بستگان آنها اینها در راه

نیستند

خب خود ما مگر از اول در راه بودیم عنایت و توفیق الهی شامل حال بنده ای از بندگان می‌شود و او را متوجه بعضی از مسائل می‌کند وانگهی ما از عاقبت کار چه اطلاعی داریم؟ چه بسا ممکن است افرادی که اینها به حسب ظاهر خب بعضی از مسائل را قبول نداشته باشند قلب آنها پاک باشد و در آخر مشمول رحمت و عنایت الهی قرار بگیرند و به عکس دیده شده افراد زیادی که اینها خب مدعی سلوک و حرکت در این راه بودند و به بعضی از مصالح و درجات هم رسیدند ولی آن چنانکه باید و شاید به آن چه که گفته می‌شود عمل نمی‌کردند در همان زمانهای سابق یا حتی بعد از آن اینها دچار لغزشهایی شدند و به طور کلی از مرحله پرت شدند پس بنابراین مسأله به موقعیت فعلی افراد بر نمی‌گردد مسأله به جریانی است که هر شخصی با آن جریان خواهی نخواهی روبرو خواهد شد باید برای مآل افراد انسان دعا کند اما این که این شخص فعلا در این مسأله است نه انسان باید به تکلیف عمل کند و بر حسب تکلیف با افراد برخورد کند آیا نتیجه میدهد یا نمی‌دهد مسأله دیگری است تجربه که برای خود من اتفاق هستند خب دوستان همه مطلع هستند که بعد از فوت مرحوم آقا واقعا مسأله مسأله مشکلی شد و بعد از گذشت یک زمانی من احساس کردم آن مسیری را که خب مرحوم آقا ترسیم کرده بودند مبانی را که مطرح کرده بودند و مسائلی را که مطرح کرده بودند کم کم دارد از موقعیت صحیح خودش را به راه دیگری می‌رود کم کم ما شنیدیم مطالب علمی مطالب یقینی مطالب عقلی دیگر آن ارزش و بهاء سابق را ندارد کسی که توجه به عقل و منطق دارد راه به سوی خدا ندارد کسی که روی مسائل علمی نظر می‌کند از رسیدن به مقام عبودیت محروم است کسی که خب اینها مسائلی است که قطعا انحراف جدی و یک اعوجاج قطعی در مکتب مرحوم آقا بود مکتبی را که ما از مرحوم آقا سراغ داشتیم از او به عنوان سلف این مسأله برای ما به یادگار و به ارث باقی مانده بود اتکا به یقین در هر نقطه و اتکاء بر عقل و منطق در همان جلسه هفته گذشته عنوان بصری من این مسأله را مطرح کردم که هر مکتبی که می‌خواهد باشد در هر کجای دنیا چه مکتب کمونیسیم و الحاد و مادپگری یا مکتب الهی یهودی گری مسیحیت اسلام و تشیع یا به معنای خصوصی تر مکتب عرفان یا هر مکتب اخلاقی به هر نحوی از انحاء اگر بخواهد مطرح بشود و با ارزشهایی که خداوند در فطرت ما قرار داده و بخواهد در تعارض باشد آن مکتب اهریمنی و شیطانی است هیچ تفاوتی ندارد چه لواداران آن مکتب به صورت ظاهر از افراد عادی باشند یا از افراد روحانی یا علما باشد تفاوتی در این مسأله ندارد یا مدعی صرف مسائل اخلاقی باشند یا مدعی بعضی از مراتب عرفانی باشند آن چه که باری مهم است ارائه تئوری که آن مکتب آن تئوری را ارائه میدهد باید ببینیم آن تئوری و داده‌ها با داده‌های فطری ما منطبق

هست یا نیست در مکتبی که دروغ

برای رسیدن به هدف جایز شمرده می‌شود آن یک مکتب اهریمنی است نمی‌شود یک مکتب الهی باشد در مکتبی که نفاق در آن مکتب راه دارد این نمی‌شود مکتب امام صادق باشد محال است در مکتبی که سکوت در برابر حق یکی از مبانی آن مکتب شمرده شود تمام اینها را ببیند خلاف است خلاف فطرت است خلاف عقل است و خلاف داده‌های عقلی است ... یکی از بزرگترین ایرادهایی که به من می‌گرفتند این بود که فلانی چون در فلسفه و عقل قوی است لذا این بزرگترین مانع برای رسیدن به مطلوب است و حتی برای ما دعا می‌کردند!

خیلی جالب ... من اخیراً یک هفته پیش، از یکی از بستگان شنیدم که فلان کس بعضی از اقوام این وقتی می‌رود مشهد زیارت امام رضا می‌رود بالای قبر مرحوم آقا و می‌گوید خدایا عموی ما را هدایت کن ... ما را هدایت کن ...

خب ببینید شاید قلبش صاف است پاک است بنده خدا سنی هم ندارد ما از خدا می‌خواهیم هدایت شویم که مطلوب ما است ولی ببینید مشکل از این جا است که اگر این مسأله اگر این مسأله به عنوان یک ارزش این مسائل خلاف بخواهد در آن جا مطرح بشود من یک وقتی با یکی از همین افراد بود صحبت می‌کردم گفتم یک سوالی از شما می‌کنم آیا اگر یک شخصی فرض کنید که من باب مثال یک شخص عادی است طلبه است اگر من به او بگویم این فرد مهندس است مهندس فرض کنید که ساختمان است یا پزشک است و می‌تواند آیا این گفته من حرام است یا حرام نیست گفت بله حرام است گفتم چطور اطلاق یک همچنین عنوانی با توجه به مفاسدی که دارد حرام است اما اطلاق یک تعبیری که هزارها برابر مفاسدش بیشتر است تعبیر به ولی خدا تعبیر به جانشین حضرت آقا تعبیر به مرحوم آقا و امثال ذلک که هزارها برابر می‌تواند فاجعه بیافریند این اطلاق به راحتی به عنوان یک ارزش تلقی می‌شود و کسانی که به این مسأله معتقد نیستند باید طرد شوند؟!

آن شخص در جواب گفت: در مقابل بعضی از افراد که خلاف نقل می‌کنند باید بگوییم تا این که این قضیه مُحکَم شود!

گفتیم یعنی راه خدا باید با دروغ سفت شود؛ راه خدا باید با دروغ تثبیت شود؟ خب بین ما و بین دیگران که می‌گویند افراد مقدمه را توجیه می‌کند چه فرقی می‌کند؟ ما هم همان حرف را زدیم این می‌شود یک ضد ارزش مکتبی. که این ضد ارزش را به عنوان ارزش، یکی از محورهای بقای خودش قرار داده است می‌شود. می‌شود شیطانی دیگر رحمانی نیست! این مکتب مکتب رحمانی نیست! باید کاملاً نسبت به مسائل دقت کرد.

من شخصی دیدم در خود زمان حضرت آقا می آمدند و به یکی از مسائلی که در کنار من از جلوی چشم من می گذشت من چیز می کردم من خلاصه سوال و جواب می کردم یک وقتی ایشان برای یک شخصی نامه نوشتند و در آن نامه یک لفظی را به کار بردند خیلی وقت پیش اوایل انقلاب و بحسب اتفاق من وارد کتابخانه شدم و دیدم نامه روی میز است و ایشان نوشتند که فلان و این که رفتم پایین به ایشان گفتم آقا شما چرا در عنوان نامه این لفظ را به کار بردید چرا به کار بردید مگر اطلاق این لفظ می شود بر به شخص عادی این لفظ اطلاق بشود ایشان گفتند اگر این لفظ را به کار نبرم نامه را به دست ایشان نمی دهند عین عبارت ایشان نامه به دست ایشان نمی دهند مجبور هستم یعنی یک لفظ به کار بردن در روز قیامت حساب و کتاب دارد می گویند چرا این لفظ را به کار بردند این به کار بردن این لفظ برای شما دیگری دیگری بعد در مجموعه تشکلی را به وجود می آورد که آن تشکل نامناسبی است باید بیایی حساب پس بدهی چه برسد به این که شخصی مثل مرحوم آقا اصلا خودش صاحب مکتب است و ایشان می گوید که چه من چاره ندارم از این مطلب و خب البته بعد هم ایشان در تألیفات خودشان این مطلب را به طور کلی رد کردند اما متأسفانه هنوز آن تألیف به دست افراد نرسیده بنا به دلایلی همین مسأله برای خود من بعد از زمان مرحوم آقا به وجود آمد که من احساس کردم که مطلب دارد به راه دیگری می رود شخص از جای دیگری می آمد در همین تهران سخنرانی می کرد و به عنوان یک عقیده و یک مبنا مطرح می کرد که در زمان هر ولی خدایی انسان نمی شود از ولی خدای قبلی یاد کند چون ممکن است با مشکلات روبرو شود چطور در زمان مرحوم آقا چطور همه حرفهای ایشان از مرحوم حداد و قاضی و این حرفها بود ولی بعد از مرحوم آقا این دیگر عوض شد چیست قضیه التفات می کنید خب آقا جان من به جای این که بیای مشکل را از اصل رفع کنی چرا می آیی مشکل را اضافه می کنی چرا می آیی کارهای دیگران را تخطئه می کنی بیا مشکل را درست کن بیا تعبیر صحیح بیاور بیا راهت را درست کن دیگر نیاز به این توجیها هم نداری اما اگر آن راه را می خواهی چیز کنی درست مثل یک ساختمانی که این از پایه ایراد دارد یک جا سوراخ می شود می روند آن جا را چیز می کنند گچ می کنند یک جای دیگر سوراخ می کنند می روند آن جا را گچ می کنند پس فردا همه گچها می ریزد خب این دیوار از اول خراب است این دیوار را از اول باید درست بچینی درست انجام بدهی یک مرتبه گچ می کنی تا بیست سال هم نیاز به ترمیم مجدد ندارد اما وقتی که پایه اشتباه باشد مبانی فکری انسان اشتباه باشد برای هر قضیه که اتفاق می افتاد هی انسان نیاز به چه دارد نیاز به توجیه دارد ما در زمان مرحوم آقا نیاز به توجیه نداشتیم کار ایشان کاری نبود که توجیه بخواهد

بردارد خیلی روشن و رک و

صاف و خیلی مسأله مسأله نیازی به اصطلاح توجهی و این مطالب نداشت خب بر این اساس وقتی که من این سمثله را مشاهده کردم چه شد آمدم مسائلی را در مقابل این مسائل خلاف ایستادم و جدا هم ایستادم و این مشکلات بود بی خوابی شبها بود زخم معده ما عود کرد هم خونریزی معده کردم و مسائل و مشکلات داخلی حتی برای ما پیش آمد خب ما پیه همه چیز را به تمنان مالیده بودیم علی کل حال مسأله ای است باید روی این قضیه جواب داده بشود و سفت ایستادیم و طبعاً مواجه با اعتراضهایی واقع شدیم و کم کم خلاصه مطالب به نحو دیگری در آمد ارتباط با ما دیگر ممنوع شد مطرود شدیم محکوم شدیم افرادی که با مرتبط بودند آنها هم محکوم شدند آنها هم مطرود شدند و به صورت یک جریان سنتی و یک مبنا درآمد که هر کسی با فلانی و رفقای فلانی در ارتباط است دیگر صحبت نکنید در مجالس نگاه نمی کردند خانمها پشتشان را به همدیگر می کردند اعتنا نمی کردند مردها اگر در خیابان اگر می دیدند چیز نمی کردند اینها که خدمت شما عرض می کنم به خاطر این که اگر اینها متوجه جریان باشیم ما این مسائل را دیگر تکرار نکنیم یعنی باید بدانید که مکتب الهی و مکتب اولیاء الهی این نبوده و نیست و نخواهد بود در مکتب الهی اختیار با هر شخصی آزاد است هر شخصی می تواند اختیار آزاد داشته باشد که هر چه را که می خواهد انتخاب کند یکی با این باشد یکی با دیگری باشد این مسأله مسأله به این نحو است و خیلی جای تعجب است کسی که دم از راه الهی و سلوک الهی می زند آن وقت به مسائلی بیفتد که ما اینها را از افراد عامی و حتی پایین تر از افراد عامی چیزهایی که ما از گروهکها می خواندیم و از سازمانهای منحرف می خواندیم کارهایی که با اعضای خودشان می کردند حالا ما بیاییم همچنین مسائلی را که در حول و حوش قضایای نفسانی دور می زند نسبت به این ها این خیلی برای ما موجب خسران و موجب بدبختی است طبعاً به این نحو پیش آمد ما هم کار خودمان را انجام دادیم تا این که مأموریت تمام شد و گفتند دیگر صحبت کن ولی مسأله به این مقدار دیگر کافی است خب دیگر ما ساکت شدیم در همان موقع و حتی بعد از آن موقع هم می دانستیم که مشیت الهی بر کیفیت دیگری است و خلاصه جریان به یک نحو دیگری است ولی خب تکلیف خودمان را انجام بدهیم اگر بتوانیم خدا توفیق بدهد تکلیفمان را انجام بدهیم اما این که آیا این تکلیف به نتیجه می رسد یا نمی رسد آن دیگر در اختیار ما نیست من پریشب به یکی از رفقا دوستان می گفتم گاهی اوقات من مشکل ترین مسائل سلوکی مشکل ترین مسائل عرفانی را به بعضی می گویم و راحت قبول می کنند نه این که طوطی واری قبول نکنند نه راحت وجدانشان نفسشان می گیرد و می پذیرد و مسأله را حل می کند ولی به بعضی می گویی دو دو تا می گویند پنج تا یعنی بسیط ترین مسأله و آسان ترین

مسأله را

نمی‌پذیرند آخر دو تا می‌شود چهار تا می‌گویند نه پنج تا شش تا هفت تا خب این حسابش دیگر است این دیگر حساب دیگری دارد و در دست ما نیست وقتی مطلب به این جا رسید ما مفرّ را دیگر بستیم دیگر صحبت نکردیم این جریان گذشت سه سال گذشت سه سال و نیم گذشت الان بعضی از وجدانها دارد بیدار می‌شود الان دارد بعضی از حقایق دارد گفته می‌شود الان دارد بعضی از مسائل دارد اینها مطرح می‌شود بعضی از اعترافها و اقرارها الان می‌بینی دارد صحبت می‌شود این هم با خدا است عرض کنم امور به دست خدا است نه آن موقع ما کاره بودیم نه الان کاره هستیم نه بعد کاره هستیم وظیفه و تکلیف هر چه باشد باید انجام بدهیم و بعد امور را به خدا بسپاریم یک جا می‌گویند صحبت کن یک جا می‌گویند نکن یک جا می‌گویند در منزلت بنشین یک جا می‌گویند امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما بهترین اسوه است برای ما بهترین اسوه است حضرت زینب برای ما بهترین اسوه است یک روز در جلسه صحبت کردیم شخصی راجع به مرحوم آقا می‌گفت که آقا حضرت زینب می‌آید در بیرون و صحبت می‌کند و فلان و این جریان عاشورا و بعد از عاشورا و این که می‌گویند زن نباید بیرون بیاید و نباید صحبت کند و این خلاف است مرحوم آقا فرمودند حضرت زینب شصت سال سنش بود یک روایت از تاریخ بیاید بگویید که در غیر از جریان عاشورا حضرت زینب برای مردها صحبت کرده است بالاخره شصت سال سنش بود دیگر در مدینه در کوفه در کجا صحبت کرده جریان کربلا یک جریان استثنایی بود در جریان کربلا حضرت زینب در بعضی از مجالس مقنعه هم نداشت یعنی اولاد پیغمبر در جریان عاشورا به یک همچنین وضعی افتاده بودند یک جا به امیرالمؤمنین می‌گویند بلند شو بیا صحبت کن خطابه کن برای مردم یک جا قبول نمی‌کنند می‌گویند برو در منزلت بنشین بیست و پنج سال امیرالمؤمنین در منزل می‌نشیند بعد وقتی عثمان را از بین می‌برند مردم می‌بینند چه اشتباهی کردند بعد سراغ امیرالمؤمنین حالا مأموریت پیدا می‌کند از منزل بیاید بیرون تازه وقتی بیرون می‌آید مگر می‌گذارند آب راحت از گلوی حضرت بیاید پایین شما خیال می‌کنید این چهار یا پنج سالی که به خلافت رسید واقعا خلافت برای او لذتی داشت مثل سایر جاهایی که ما می‌بینیم واقعا لذتی داشت والله و بالله قسم می‌خورم آن لذتی که امیرالمؤمنین در منزل می‌نشست آن لذت برای او واقعا لذت بود یعنی همین لذت ظاهری والا امیرالمؤمنین در هر جا که باشد با خدا است و برای او فرقی نمی‌کند از نظر ظاهری زندگی ظاهری نشستن در منزل برای کسی راحت است یا آمدن در میدان و جنگیدن نشستن در منزل راحت است یا تیر خوردن و شمشیر خوردن در جبهه کدام راحت است امیرالمؤمنین مثل عمر نبود که بخواهد برای خلافت جان بدهد او به دنبال تکلیف بود به دنبال احقاق

حق بود به دنبال اماتہ ظلم بود ظلم را از

بین برد مکتب امیرالمؤمنین این بود درست شد پس بنابراین آن چه که وظیفه ما این است این را خدمت دوستان عرض کردم که راجع به مطالبی که اتفاق می افتد مسأله اتفاق می افتد یا گرفتاری اتفاق می افتد یا بعضی از ناهمگونی هایی در داخل محیط خانواده بین بعضی از اعضا باشد بین بعضی از افراد باشد اینها را بر همین طبق مسیری که تعیین شده بر طبق تکلیفی که هست باید طبق همین انجام بشود محیط خانواده محیط آرامی باید باشد زن در این مسأله نقش مهمی دارد تطبیق خواسته های مرد بر محیط خانواده با مسائل اسلامی یکی از مسائل بسیار مهمی است که بر عهده زن است به نحو مطلوب بیاید این مسائل اگر نمی تواند خوب نمی تواند بسیاری از مخدرات اینها سوال می کنند که فرض کنید که برخی از اعضاء خانواده با شرایط صحیح خودشان را وفق نمی دهند خوب وفق نمی دهند که نمی دهند اشکالی ندارد حتما همه باید به یک نحو باشند راه خدا که زور نیست راه خدا که تهدید نیست هر شخصی برای خودش راه خاصی دارد و باید طبق همان راه حرکت کند و به مطلوب برسد هر کسی بین خود و بین خدا مسیری دارد ما نمی توانیم افراد را بالاجبار به آن چه را که تشخیص می دهیم وادار کنیم این به عنوان مقدمه بود آن راجع به نامه هایی که در جلسه قبل صحبت شد سوالهایی هست من امروز صبح دید تکرار مکرر است ولی بعضی خوب سوال شخصی است آن چه که مربوط به سوال شخصی است حالا می خوانم و بعد جدا پاسخ می دهم آنها که مربوط به جمع است حالا در حدود وسع و مجال خدمت دوستان عرض می کنم.

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا وقتی که انسان احساس نزدیکی به خدا می کند سودمند است که دعا کند الساعه همه حجابها را بین من و خودت را بردار با این که برداشتن حجابها به مرور است و با تمرینات و با ریاضات خاصی است که با دستور استاد است انجام بشود و دعا فایده ندارد؟

البته خدمت شما عرض کنم که هر دو لازم است هم مسأله حرکت و سلوک در راه الهی نیاز به مراقبه دارد نیاز به دعا دارد نیاز به عبادت دارد نیاز به سلوک صحیح دارد طبق همان راهی که بزرگان ترسیم کردند و بدون این امکان ندارد کسی به مطلوب برسد انسان یک شبه بلند شود از خواب و بخواهد همه مسائل حل بشود از محالات است و یک همچین چیزی در عالم تکوین تحقق پیدا نکرده بلکه باید مراقبه داشت و این همه تأکیدی که بزرگان بر مراقبه دارند بر همین اساس است که این نفس کم کم تغییر پیدا می کنند کم کم مانند سایر وسایلی که ما با آن دست به گریبان هستیم چطور یک شبه همه امور را به ما نمی دهند باید چهار سال پنج سال درس بخوانیم تا در یک رشته به علمی برسیم

مسأله حرکت در سایه و برداشتن حجابها هم به همین کیفیت خواهد بود البته دعا کردن خیلی خوب است همان خواست انسان دعا است البته خدا دعا را هم دوست دارد می خواهد بنده او دعا کند که او موانع را خداوند بهتر از سر راه او بردارد این دو با هم تنافی ندارد.

برای این که تمرکز حواس داشته باشیم چه کنیم؟ صبر و حوصله ام کم است و عجل هستم چه کنم؟

تمرکز حواس راههای مختلفی دارد که بهترین راه آن البته در مرتبه اول از مراتب دیگری دارد این است که انسان متوجه حضور الهی باشد یک کسی از دوستان دیشب یک سوالی را می کرد و آن این که در نماز ما به چه نحو نماز بخوانیم آیا به معانی توجه کنیم یا توجه به خدا کنیم توجه به خدا چطور من در آن جا که بودم به ایشان عرض کردم که ببیند الان من وارد منزل شما شدم شما آیا حضور من را در این جا حس می کنید یا نه گفت که بله گفتم صرف نظر از این مسأله که آیا من چه صحبتی می کنم یا نه مسأله اول همین احساس حضور است که الان شما احساس می کنید من در این جا هستم با این احساس شما طبعاً یک مسائلی را مترتب می کنید طبعاً هر کاری را انجام نمی دهید صدایتان را بلند نمی کنید فرض کنید که من باب مثال با هر لباسی فرض کنید که در منزل نمی آید بالاخره قضیه شرایطی دارد این احساس حضوری که الان برای شما پیدا شده این احساس حضور صرف نظر از آن مطالبی است که خب مطرح می شوند آن مطالب به جای خود اناسن در حال نماز باید احساس کند که خدا الان در این مکان حاضر است خب به کار دیگر می پرداخت آشنیزی می پرداخت به جمع کردن محیط منزل می پرداخت به صحبت کردن با این می پرداخت اینها خب مسائلی است که دور از و جدای از مسأله حضور الهی است مسأله نمازگزار آن محوریت حرکتش را در نماز باید احساس حضور باشد احساس کند که الان من با خدا هستم حالا این احساسی که الان با خدا هستم توأم با یک عبارت است الحمدلله رب العالمین الرحمن الرحیم اینها دیگر یک خواستهایی است که انسان این خواستها را در قالب این عبارات بیان می کند ولی مسأله مهم مسأله همان احساس حضور است این یک به اصطلاح به اصطلاح مسأله است که تمرکز باید بر این اساس باشد که انسان حضور خداوند را احساس کند نشسته در کناری افراد دارند صحبتهای لطائلات می کنند این خودش را جدای از آنها در این مرتبه قرار بدهد لازم نیست حالا به چیز دیگر فکر کند این مرتبه اول برای تمرکز است البته مراتب دیگر هم دارد که خب آن مراتب مراتب بعدی است راجع به عجله هم که در این جا تذکر داده شده این هم باید انسان بداند که مسائلی را که اتفاق می افتد و جریاناتی که اتفاق می افتد جریاناتی خیلی به دست ما نیست و

جزئی از مشیت الهی در عالم خلق و رد عالم تکوین هستیم معلوم نیست هرچه را که ما بخواهیم به این زودی و به این فوریت به دست بیاید و حالا مثال می‌زنم دیشب من از قم که می‌آمدم تهران بعضی از دوستان تماس گرفتند که بیایند قم و ما را بیاورند گفتم نه من خودم می‌آیم ب الاخره یکی از اینها اصرار کرد ما قرار گذاشتیم در همین ترمینال که خدمت ایشان برسیم و ما را ببرد منزل خودشان من آمدم طبق قراری که داشتیم در همان میدان و منتظر وسیله و اینها شدم دیدم که ظاهراً مسافر کم است و ماشینها نمی‌روند یک اتوبوسی آمد سوار آن اتوبوس شدم تخلف نکرده بودم ظاهراً از همان اتفاقاً یک اتوبوسی بود بسیار تند می‌آمد و همه از او سبقت می‌گرفتند و می‌رفتند و بعد هم هر جا می‌رسید چند نفر پیاده می‌شدند بعضی سوار می‌شدند خلاصه و من می‌گفتم الان آن بنده خدا در آن ساعتی که قرار گذاشته بیاید خوب طبق ظاهر ممکن است برای انسان غلق و اضطراب و اینها پیدا بشود که الان آن بنده خدا می‌آید یک وقتی بعد با خودم فکر می‌کنم که این جریان یک جریانی است که در اختیار من نبود دیگر من برای چه غلق و اضطراب داشته باشم طبق مسیر عادی می‌رود انشاءالله خدا به فکر او هم هست و بعد هم مسأله یادم آمد یک قضیه جالبی از مرحوم آقا نقل کنم مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه استاد مرحوم آقا ایشان مبتلا به ناراحتی قلب شده بودند در آن زمان دو تا دکتر معروف در تهران بودند یکی دکتر اردشیر نهاوندی بود که بسیار شخص واردی بود و ظاهراً در .. بود یادم است مرحوم آقا مادر بزرگ ما را که والده ایشان بود پیش ایشان می‌بردند بسیار وارد بود یکی هم دکتر ... بود که نمی‌دانم ایشان الان حیات دارند یا ندارند ایشان رفته بودند در همدان که مرحوم آقای انصاری را ملاقات کنند دیدند که مبتلا به کسالت قلبی شدند و بله قبل از این جریان یک جریانی دیگری ایشان می‌خواستند نقل کنند من این را مقدمتا به یادم است عرض می‌کنم می‌گفت ما یک شب از همدان می‌خواستیم بیاییم تهران به حسب اتفاق یکی از دوستان که داماد مرحوم آقای انصاری بود به رحمت خدا رفته مرد خیلی خوبی بود آقای مهندی تناوش بود که از دوستان بسیار صمیمی مرحوم آقا بود که در اواخر عمر ارتباطشان خیلی کم شده بود مرد بسیار خوبی بود اهل مراقبه بود اهل تحجد بود و حالاتی داشت داماد مرحوم آقای انصاری بود می‌گفتند که به اتفاق ایشان آمدیم شهر و می‌گفتند از همین ماشینهای کرایه و اینها گرفتیم که بیایم برای تهران آمدیم و موقع شب و آن هم جاده های آن موقع همدان و خیلی نامناسب و دیدیم عجیب دارد تند می‌رود خیلی دارد تند می‌رود و خیلی عجیب بود خیلی بسیار و هر چه به او تذکر دادیم رفیقمان دوستان جاده را چرا این طور مگر از جانت سیر شدی خلاصه به هر حال داشت می‌رفت و کار خوندش را می‌کرد و اصلاً توجهی نداشت خلاصه

می گفت که ما در یک حالت بین موت و حیات سه ساعت این ما را از همدان آورد تهران آن هم با آن جاده آن زمان که من رفته بودم یک مقداری از آن خاکی بود اصلا اصلا ما موت را می دیدیم من به رفیقم گفتم آقا ببخود اصرار کن بیا ما اشهدمان را بخوانیم شد شد دیگر کار از دست ما خارج است ایشان می گفتند این سفر را ما داشتیم و اما سفر دوم که می خواستم از مرحوم آقای انصاری که به ناراحتی قلبی مبتلا شده بودند و می گفت من سریع آمدم گاراژ که یک وسیله بگیرم زود بیایم تهران دکتر را بیاورم برای ایشان همدان ایشان نمی توانستند بیایند تهران حالشان مساعد نبود آمدم دیدم یک کرایه است و مسافر زده و یکی دو تا کم دارد و ما سوار شدیم و حرکت کرد وقتی آمد دیدیم عجب اولاً ایشان تریاکی تشریف دارد این آقای راننده و دوما این ماشین به این طرف و آن طرف می رود یک مدت آمد جلو لاستیکش پنجر شد خلاصه شروع کردیم لاستیک را درست کردن ما هم کمک کردیم که زودتر راه بیافتد یک وقت رفتیم کنار یک قهوه خانه نگه داشت و گفت من خسته هستم دیشب نخوابیدم می خواهم دو ساعت بخوابم گفتیم آقا جان این چه وضعی است فلان گفت همین است می خواهی نمی خواهی با یکی دیگر برو گفتم دو ساعت پیاده شدیم ایشان قشنگ رفت خوابش را کرد و یکی دو ساعت هم این طور خلاصه شش ساعت از همدان تا تهران طول کشید دیگر شما ببینید به سر ایشان چه آمد و من روحیه مرحوم پدرمان را میدانم خیلی ایشان چیز بود از نظر روحیه خیلی بله نگران بود و می خواست خیلی مثلاً تکلیفی انجام بشود و اینها سی ساعت می گفت که ما از همدان آمدم که این وقتی رسیدیم دیدیم کار تمام شده بود و .. بردیم که مسأله دیگر تمام داشت تمام شد و نصفه روزی دیگر بیشتر ایشان حیات نداشتند حالا کار دست خدا است حالا این استادش است خب باشد یان هم شاگرد کذایی است خب باشد ولی خب جریان و تقدیر قرار است که بر یک نحو دیگری باشد خب شاگرد کاری از دست او بر نمی آید همه باید تسلیم باشند لذا حوصلگی و بی حوصلگی باید در این جا موقعیت خودش را بیابد و ما باید بدانیم کارها باید به نحو مطلوب انجام بشود و ما بگذاریم عادی باشد.

می دانیم انجام واجبات مخصوصاً خواندن نمازهای واجب اولین قدم در مسیر سیر و سلوک است چه کنیم که بتوانیم با خلوص بیشتری نماز بخوانیم و حضور ذهن بیشتری داشته باشیم در قرآن کریم سفارش شده است که نماز را با خضوع و خشوع بخوانید منظور از خضوع و خشوع چیست و چطور می توانیم به دست بیاوریم.

منظور از خضوع و خشوع ببیند همین کیفیتی است که خود ما در قبال با سایر جریانات ما

می‌توانیم داشته باشیم اگر یک شخص بزرگی با ما مواجه می‌شود ما چطور ما در مقابل او احساس تواضع می‌کنیم و ذهن خود را از جاهای دیگر قطع می‌کنیم و چه می‌کنیم الان من دارم با شما صحبت می‌کنم خب شما لطف می‌کنید بزرگواری می‌کنید به عرایض ما توجه می‌کنید همین مسئله به نحو بیشتر و به نحو مؤکدتر باید در ارتباط با خدا باشد ولی منتهی چون در این جا مسأله مسأله ظاهر است شما مرا مشاهده می‌کنید و صحبت‌های مرا بر حسب ظاهر می‌شنوید طبعاً نفس به جای دیگر گرایشی ندارد اما در مسأله ارتباط با خدا چون مطلب مطلب غیبی است در این جا نفس خیلی زود می‌تواند به این طرف و آن طرف تمایل پیدا کند این جا است که باید خیلی مراقب باشد نگذارد که نفس به این طرف و آن طرف برود.

راه مبارزه با عدم حضور خیالات باطنه و عدم حضور در نماز را لطفاً بیان بفرمایید؟

راه همین است که الان عرض کردم خدمت شما راه مبارزه این است که اولاً قبل از نماز یک قدری استراحت کند یک چند دقیقه بنشیند و نه این که وارد منزل می‌شود و کاری دارد و وضو بگیرد و بیاید یک چند دقیقه در سجاده بنشیند مکان باید مکان آرام باشد خلوت باشد سر و صدا نباشد بعد از دو یا سه دقیقه که آن آرامش خودش را به دست آورد آن موقع به نماز بلند شود و نماز بخواند اگر یک چند آیه قبل از نماز بخواند خوب است تأثیر دارد این راه به این کیفیت است البته خود مقاومت انسان در برابر خیالات خیلی مهم است که انسان خیالات را نگذارد بیاید و این مسأله بعدها خیلی به درد می‌خورد یعنی اگر انسان با مقاومت و تمرین خیالات را از خودش دفع کند این مسأله بعدها خیلی برای او راهگشا است و الا ممکن است بعدها برای او مشکلاتی را به وجود بیاورد نزول قرآن برای شرکت در کلاس .. اگر بعداً مداومت نشود آیا برای شخص دچار اشکال می‌کند.

نخیر دچار اشکال نمی‌کند و بهتر است که انسان بر آن حفظ ادامه بدهد اگر هم ادامه نداد باز مسأله‌ای را به وجود نمی‌آورد.

نماز مغرب به خواندن به جماعت خواندن افضل تر است یا در منزل؟

البته "افضل تر" غلط است خود افضل به معنای تفضیل است و این "تر" در این جا زیادی است و یا ... در منزل با نافله بین ده دقیقه به اذان مغرب به وقت و البته نماز جماعت بهتر است افضل است ولو این که یک قدری هم دیرتر باشد بهتر است از نافله در منزل مگر این که خب برای انسان مشکلاتی باشد و انسان نتواند به نماز جماعت یا حالش اقتضا نکند آن وقت در منزل بخواند بهتر است.

نماز عصر را نیت قضای نماز ظهر کند و نماز عصر را در وقت خودش فرادا در منزل بخواند
بله نیت قضای ظهر نماز ظهر را به جماعت اشکالی ندارد که انسان نماز ظهر را به جماعت
بخواند به نیت قضا دیگر منظور است و بعد نماز عصر را در منزل نخیر اشکالی ندارد
آیا می‌توان در مورد برآورده شدن حاجات نذری کرد؟
اشکالی ندارد نذر کردن ولی من از مرحوم آقا شنیدم که بهتر است سالک نذر نکند و امور
خودش را به خدا بسپارد.

در این صورت چه نذری باشد بهتر است. هر نذری که مورد رضای خدا است ... فقرا و یا
اینها بهتر است و رسیدگی به بعضی از حوائج مسلمین اینها خوب است ولی علی کل حال انسان بهتر
است که نذر نکند و این کارها را انجام بدهد

آیا عهدی که در عالم ذر ما با ائمه علیهم السلام بسته ایم و با اولیای خدا بسته ایم چرا با بعضی
از ائمه خدا بیشتر انس داریم و چرا در عالم زر چگونگی بوده است و آیا در سیر ما در دنیا مربوط به این
دنیا می‌شود یا خیر

عهد در عالم ذر با ائمه مربوط به عنوان واسطه های برای نزول اسماء کلیه و صفات کلیه الهی
است و به عنوان اطاعت و سرسپردگی به آنها است اولیاء خدا هم مشمول همین قضیه هستند خود
اولیاء خدا هم در عالم زر با ائمه از این نقطه نظر فرقی نمی‌کنند و این که با بعضی از ائمه انسان انس
بیشتری دارد به واسطه بعضی از خصوصاتی است که در انسان وجود دارد و با بعضی از احوال و
حالاتی است که برای انسان و این م علوم نیست که دوام داشته باشد ممکن است در بعضی از مراحل
تغییر کند چطور این که من از بعضی از دوستان شنیدم که چطور این که موفق می‌شوند به زیارت عتبات
بعضی می‌گویند نجف برای ما خیلی خوب بود و حرم حضرت امیرالمؤمنین و بعضی می‌گویند کربلا
برای ما خیلی جاذب بود و اینها یا بعضی فرض کنید که سامرا را ترجیح می‌دهند علی کل حال اینها به
خصوصیت حال خود آن شخص برمی‌گردد ولی ائمه همه آنها یکسان هستند گرجه ظهورات آنها
تفاوت می‌کند اما از نقطه نظر واسطه بودن آنها از نظر ولایت همه آنها در یک سطح قرار دارند و هیچ
تفاوتی از این نقطه نظر ندارد چه بسا آن کسی که زیارت سیدالشهدا را ر سایر ائمه ترجیح می‌دهد
از نقطه نظر حال بعدا برگردد و زیارت فرض کنید که امام حسن عسگری یا امام علی نقی را ترجیح
بدهد این بسته به حال خود شخص دارد و این در حال تغییر و تبدل است.

آیا خوابها و حالات خود را می‌توانیم برای شما بنویسیم یا باید با دیگران در تماس باشیم؟

فرقی نمی‌کند مسأله تفاوتی ندارد.

لطفاً نظر خود را در رابطه با کار کردن خانمها در بیرون از خانه البته در محیطهایی که مختص آنهاست بفرمایید.

در مورد کار کردن در صورتی که کار کار مفید باشد و با شرایط شرعی توأم باشد و چنانچه که شخص شوهر رضایت داشته باشد و با رضایت او باشد کار کردن اشکالی ندارد در این خصوص خود آن شخص و حالاتش بهترین معیار است که آیا این کار موجب ضرر نفسانی او می‌شود یا نمی‌شود.

لطفاً در وجود احوال نفسانی و تخیلات شیطنی که ما باید قبل از جلسه آنها را کنار بگذاریم توضیح بدهید و جدیداً که جلسات در وسط هفته تشکیل می‌شود ممکن است بعد از جلسه در طول روز فعالیت‌هایی داشته باشیم پس چگونه آن مراقبه را که شما در جلسات پیش فرمودید رعایت کنیم تا ...

عرض کردم باید رعایت شرایط بشود حال انسان حال مناسبی باشد اگر حالش آشفته است در جلسات شرکت نکند به دیگران ضرر می‌رساند مسأله جلسات مسأله دو روزی که مختلط است که هر کدام روی دیگری اثر و تأثیر دارند این خصوصیات باید رعایت شود اما اینکه حالا در چه روزی باشد و بیرون منزل کار انجام می‌شود آن دیگر وظیفه بنده نیست که آن جلسه را تعیین کنم یا این که راجع به کار به اصطلاح صحبت کنم یا جلسات اگر کلاسی چیزی هست راجع به این مسأله خصوصیات این است که عرض کنم خدمت شما در زمان مرحوم آقا مطلب همین بود تذکرات ایشان نسبت به افرادی که در جلسه شرکت می‌کردند به این کیفیت بوده که بهتر است آن حال را در آن روز نگه دارند و تا حدود امکان مراقبت داشته باشد اما اگر بعضی از مسائل ... که به وجود می‌آید یعنی خلاف انتظار آن یک مطلب دیگری است در هر صورت اختیار انتخاب با خود افراد هست و در این گونه زمینه بهتر است که خود افراد تصمیم بگیرند.

چرا عده‌ای از افراد که وارد سلوک می‌شوند چه در این زمان و چه در زمان گذشته نسبت به استاد ... گرفته و نسبت به ولی الله بودن استاد شک می‌کنند؟

خب در ابتدای قضیه شخص ممکن است که یک برداشتی داشته باشد از سلوک و با یک توقعاتی آمده باشد هنوز این تصوراتی تثبیت شده نباشد ولی بعد وقتی که می‌آید با یک مطالب دیگری مواجه می‌شود بعضی از افراد هستند همان طور که در ابتدا عرض کردم ممکن است تصورات آنها این

باشد که خب سلوک یک راهی است که توأم با خوشبختی و سرور و بهجت و بدون گرفتاری و این مسالئ است وقتی که می آیند متوجه می شوند که ممکن است این مسائل با سایر مطالب در جای دیگر تفاوت نکند و

آن توقع اولی از آنها سلب می‌شود یا این که برای رسیدن از بعضی اهدافی می‌آیند و آن اهداف را محقق نمی‌بینند و زده می‌شوند علی‌کل حال عالم امتحان و عالم تجربه است و ما باید واقعا از خدا بخواهیم که خدا عاقبت ما را به خیر کند در ابتدای مسأله ممکن است که صورت دیگری داشته باشد همین طلحه و زبیر اینها از افرادی بودند که در جنگها در کنار پیغمبر بودند ولی خب عاقبت کار را دیدید که چه شد؟ در مقابل امیرالمؤمنین شمشیر کشیدند و آن مسائل را به وجود آوردند این جا است که همان کلام مرحوم آقا که می‌فرمودند که هر لحظه سالک باید توجه کند که برای او یک امتحان است نه این که یک امتحان یک امتحانات قلمبه سلمبه است و فرض کنید که در تخیل انسان است که یک قضیه دارد انجام می‌شود هر لحظه برای ما امتحان است هر سکون ما و هر تخیل ما هر مطلبی که می‌گذرد برای انسان یک امتحان است و یک عبور ...

چند روز پیش یکی از دوستان آمد منزل و گفت آقا من در ... مکاشفه ظاهرا بود یک مطلبی را دیدم که فلان کس ... من آن شخص را می‌شناسم و از کار او هم اطلاع داشتم که کار خلافی کرده بود فلان کس در حالی که بین این دو نفر هیچ ارتباطی به هیچ وجه نبود حتی یک مرتبه هم همدیگر را نمی‌دیدند فلان شخص دارد به سمت مکه می‌رود در این جا یک مرتبه ملائکه او را نگه می‌دارند [و به سمت وادی برهوت یمن می‌برند ...] این قضیه چیست؟ من گفتم انشاءالله چیزی نیست بعد آن شخص را صدا کردم و گفتم ببین آقا جان راه خدا شوخی نیست در روایت داریم تمام ارواح مؤمنین تمام اینها در وادی السلام نجف است و تمام ارواح کفار و افراد مکدر و دارای ظلمت در برهوت یمن است این یک واقعیتی است که بیان کردند شما که آن خلاف را انجام می‌دهی فلان کس که هیچ ارتباط به شما ندارد شما را در برهوت گیر انداخته [مشاهده کرده] ... التفات کردید؟ مسأله دقیقا عین واقع است یک سر سوزن تفاوت نمی‌کند مطلب عین واقع هست.

خب این که دیده دارد به مکه می‌رود منظور همین سیر و سلوک او است که به سمت کعبه می‌رود ان کار خلافی که انجام داد یکدفعه ملائکه او را نگه داشتند و او را در برهوت آوردند توبه کند خارج می‌شود دوباره به راه ادامه می‌دهد کار خلاف بکند دوباره می‌آید در برهوت التفات می‌کنید این عالم تکوین است هر لحظه برای ما یک امتحان است هر لحظه برای ما یک حرکت و یک وقوف و یک سکون است پس ما باید متوجه این مطلب باشیم که مطالبی را که انجام می‌دهیم سرسری نیست انسان را نگه می‌دارند و جایگاه آن هم مشخص است یا به این سمت یا در جایی دیگر سوال حقیر این است که همسر تمام مسائلی را که در مورد سلوک است قبول می‌کند فقط در

مورد حرام بودن موسیقی نمی‌توانم قانع کنم اگر ممکن است شما علت را بفرمایید.

بنبید این سوالی است که خیلی کردند بالاجمال عرض می‌کنم:

احکام اگر قرار باشد ما آن را بخش کنیم دو قسمت آن مسائل دنیا برمی‌گردد ۹۸ درصد آن به باطن برمی‌گردد مسائل ظاهر خوب مشخص است و مسائل معاملات اینها و حتی خیلی از قضایایی که اینها از حتی باطن آنها اطلاع نداریم مسأله موسیقی که عوارضی که دارد و بیان شده نسبت به روح و نفس و تحقیری می‌کند یکی از عوارضی که دارد این است که نفس را از حرکت باز می‌دارد و نفس که باید که به واسطه ترقی خود را به تجرد برساند و این موسیقی می‌آید او را در یک محدوده نگه می‌دارد و حبس می‌کند این مطلب مربوط به قضیه باطنی او است و همان طوری که خدمت شما عرض کردم مهمترین بخش از احکام ما مربوط به مسائل نفس است که مسائل نفس در حیطه تصور ما نمی‌گنجد طبعاً کسی که به راه و به خدا اعتقاد دارد باید این مطالب را هم بپذیرد البته نپذیرفتن این هنر نیست هر کسی نمی‌پذیرید پذیرفتن هنر است اگر شخصی خدا را قبول دارد و ائمه را قبول دارد و دستورات آنها را هم قبول دارد باید نسبت به بسیاری از این مسائل که برای ما مشهود هم هست متعبد باشد حالا سوال ما از ایشان این است که به چه دلیل نماز صبح دو رکعت است آیا شما نماز می‌خوانید یا نمی‌خوانید در حالی که این حال انسان در نماز صبح خیلی بهتر از ظهر است ظهر انسان خسته است و باید دو رکعت ظهر باشد چهار رکعت در صبح باشد اینها مسائلی نیست که ما آنها را ادراک کنیم اینها یک عللی دارد که علل باطن بله اگر کسی این مطالب را تأمل کرد و تعبد کرد به علل آن هم خواهد رسید

روز سه شنبه مجلس ذکر ما است و شما فرمودید که بعد از ذکر از خانه بیرون نیایید و با کسی صحبت نکنید و .. ولی ما بعد از ظهر زهراشناسی داریم و به آن جا می‌رویم باید چه کار کنیم به کلاس زهراشناسی برویم یا نه و آیا می‌شود کلاس را عوض کنیم؟

علی کل حال مطلب همان طوری است که من خدمت شما عرض کردم کلاس با بقیه کارها فرقی نمی‌کند آن حضور لازم در جلسه را می‌گیرد.

در موردی که با توجه به یکی از انبیای سلف تنها حضرت ابراهیم به مقام فنا و بقای بالله رسیده است پس چطور در قرآن حضرت یونس را از مخلصین یاد کرده در حالی که مخلصین آنهايي هستند که به مقام فنای ذات رسیدند؟

البته مخلصین به مقام فنای ذاتی نرسیدند بلکه به مقام فنای در اسماء رسیدند و مسأله فنای

ذاتی تفاوت می‌کند با مسأله فنای در اسماء.

فنا‌ی ذاتی عبارت از این است که حتی خودیت خود را دیگر نبیند اما مسأله فنا‌ی در اسم و صفت این است که اوصافی را که در خود می‌بیند یا آن تعیناتی را در خود می‌بیند آن تعینات را فنا‌ی در خدا ببیند مسأله فنا‌ی ذاتی با فنا‌ی اسمائی تفاوت دارد.

ارتباط شیطان با نفس انسان را لطفاً بفرمایید.

سوال دیگر این است که با توجه به این که تمام انبیا شیطان را می‌شناسند و می‌دانند که دشمن انسان است پس چرا حضرت آدم از او گول خورد و قسم هم خورد.

البته حضرت آدم این که ... گول شیطان را خورد پیغمبر نبود و بعد به مقام پیغمبری رسید حضرت آدم مثل یکی از افراد عادی بود و حضرت آدم به عنوان سمبل است یعنی خود ما هم آن بلایی که سر حضرت آدم درآمد سر ما هم درآمده و الا ما در این جا در خدمت شما نبودیم عرض می‌شود که گفت:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت *** ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم
اگر آن شعر دیگر خواجه که می‌فرماید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود *** آدم آورد در این دیر خراب آبادم
خب حضرت آدم کار خوبی نکرد اگر این کار را نمی‌کرد ما دیگر در این جا نبودیم و این همه برکات به واسطه آمدن در این دنیا و تربیت در این دنیا است. علی کل حال این مسأله روزی که شیطان به آدم رسید و به عنوان یک فرد عادی بود و هم آن در بهشت و تعلق به آدم خاص و بدن مادی پیدا نکرده بود و این دارای یک اسراری است که این مجال صحبت آن نیست مسأله دیگر ارتباط شیطان با نفس است که شیطان عبارت است از تعلق به دنیا یعنی موجودی است که این موجود در قبال ملائکه برای انسان روح و ریحان و بهجت و سرور را می‌آورند شما وقتی که نماز می‌خوانید در نماز برای شما حالت بهجت پیدا می‌شود حالت رقت پیدا می‌شود خودتان را با قبل از نماز به اصطلاح مختلف می‌بینید این به واسطه ارتباط ملائکه با شما است یعنی روح آن ملک با روح ملکوتی شما یکی شده از اثرات روح آن ملک به روح ملکوتی تزریق شده انسان حالت بهجت و انبساط را در خود می‌بیند اما مسأله شیطان درست عکس این عمل می‌کند یعنی وقتی که انسان در جای مناسبی در مکان خلافی قدم بگذارد یا کار خلافی انجام بدهد یا نیت خلافی بکند روح شیطان که ... روح برزخی و ملکوتی ما

یکی می‌شود از ارتباط بین روح شیطان و این روح ملکوتی و روح برزخی ما این حالت کدورت و ظلمت به وجود می‌آید.

در هر جا که احساس کدورت برای انسان پیدا شد باید انسان بداند که روح شیطان با او تلاقی پیدا کرده در هر جا که روح انبساط و بهجت و توجه به پروردگار برای انسان پیدا شد انسان باید بداند که روح ملک با او تلاقی پیدا کرده است.

مرز بین گناه و اشتباه در چیست و این که تشخیص گناه چگونه است مثلاً بعضی از مسائل گناه بودنشان به وضوح پیدا است و برخی موارد و اعمال را نمی‌توان تشخیص داد در این مورد توضیح بفرمایید.

ادراک گناه و مسأله گناه در دو جنبه گناه تحقق پیدا می‌کند البته آن مسأله مهم در مورد گناه عبارت است از آن نیت انسان که انسان نیت عناد داشته باشد و نیت تمرد داشته باشد گرچه عمل صحیح را هم انجام بدهد اگر انسان در نیت او تمرد باشد اتفاقاً عمل او عمل خوب باشد این برای او گناه محسوب می‌شود اصل گناه بر اساس تمرد است و بر اساس عناد این مسأله مسأله مهمی است.

اگر شخصی نیت تمرد و عناد نداشته باشد و خیال کند کار کار خوبی است و انجام بدهد گرچه گناه باشد برای او گناه نیست و برای او گناه نمی‌نویسند اشتباه این است که انسان تشخیص خلاف بدهد یعنی یک عملی را خیال کند عمل صحیحی است در حالی که بعد انجام می‌دهد این مهم نیست و در این واسطه باید انسان آن مطلب را بسنجد در مواردی که برای او شبهه پیدا می‌شود مطلب را بسنجد و در نیت او این باشد که قصد قربت داشته باشد برای این مسأله و خدا هم او را هدایت می‌کند پس بنابراین مرز بین گناه و اشتباه را ما در نیت شخص نسبت به این عمل می‌دانیم اگر نیت او نیت عناد باشد و نیت تمرد و مخالفت باشد این عمل عملی گناه است گرچه او برحسب ظاهر پسندیده است و اشتباه این نیست.

علامه طباطبایی در تفسیرشان در مورد فرمودند کفر شیطان محتوم بوده و بعد خدا آن را آشکار کرده مگر می‌شود شیطان ... در دلش و نیتش کفر باشد و بتواند به عالم .. راه پیدا کند و یکی از ملائکه باشد.

سوال بسیار خوبی است مسأله به خصوص خود نیت انسان برمی‌گردد و این که شیطان در میان ملائکه بوده به وضعیت ظاهری برمی‌گردد انسان دارای مراتبی است مرتبه ظاهر و باطن و همین طور باطن و بواطن ممکن است این در مرتبه باطن این دارای یک نوع کفر باشد یک نوع عناد باشد ولی

مرتب‌ه ظاهر نه حال او حال مناسبی باشد و از ظاهر حال او کسی تشخیص ندهد البته اهل ... تشخیص می‌دهند و حال خلاف از غیر حال خلاف را تشخیص می‌دهند. یکی از افراد بستگان مرحوم آقا که او هم به رحمت خدا رفته آمده بود خدمت مرحوم آقا بعد از چند هفته آمد و رفت جریانی آمد و مرحوم آقا فرمودند که حالا شما واقعا آمدی و گریه می‌کرد و قسم می‌خورد که به جان شما کذا و کذا ...

ایشان بعد به من فرمودند که من همان موقع به او گفتم که من بعید می‌دانم که حتی خود شما هم الان درست آمده باشید و همین طور هم شد بعد از گذشت زمانی که همه به حال او غبطه می‌خوردند و کارهای غیر عادی انجام می‌داد و میگفتند: ای کاش حال ما مثل حال او بود ... و امثال ذلک ... دچار بعضی حالات شدند و خلاصه زمینه را خلاصه خالی کردند و نتوانستند دوام بیاورند مسأله شیطان هم از این باب است هنوز به مرتبه باطن که به خود نفس او قضیه می‌خورد برخورد نکرده بود هنوز امری را که خداوند به او بکند و او را ملزم کند که خود را در مقابل آدم خاضع کند و خاشع کند هنوز این امر نیامده بود هنوز آن مسائلی که دقیقا به خود انسان برخورد می‌کرد هنوز این مسائل پیدا نشده بود و ما باید از خدا بخواهیم که در یک همچنین امتحاناتی ما را نگه دارد چون از این مسائل برخورد می‌کنیم اما در بعضی جاها که مسأله دقیق می‌شود و دیگر با خودیت انسان مسأله ارتباط پیدا می‌کند انسان ممکن است در آن جا لنگ بزند و قضیه شیطان هم همین طور است.

آیا این درست است که می‌گویند ره صد ساله را یک شبه طی کرد؟ این درست است اگر درست است چطور می‌شود آیا به دست انسان است؟

ره صد ساله را به یک شب پیمودن البته این بعضی از مسائلی است که به اراده و مشیت الهی برمیگردد در همه این طور نیست و این دلیل بر کمال هم نیست درست است که مهم است این است که انسان خود را به خدا تفویض کند اگر یک شخص ره صد ساله را می‌پیماید ممکن است در یک شب هم ره صد ساله را پس بدهد یعنی هیچ مسأله در این جا تضمینی بر نمی‌دارد و اتفاقا در این جا خطر خیلی زیاد است و باید به بیشتر روی این قضیه افرادی که در یک همچنین خصوصیتی قرار دارند باید بیشتر توجه و مراقبه داشته باشند.

برای سالک مهم این است که تسلیم اراده پروردگار باشد چه حالا ره صد ساله را یک شبه پیماید یا ره یک شبه را در صد سال پیماید در آن ره الهی و مشیت خدا آن دوری و عرض می‌شود که قرب قرب مکانی و قرب زمانی راه ندارد آن چه که مهم است این است که انسان با خدای خلوت در

خلوص خلوت باشد دیگر رفتن و آمدن و ماندن و توقف و اینها مسائلی است که تمام اینها جدای از راه تلقی می شود.

چطور می شود غیبت امام با حضور امام یکی باشد در حالی که به عنوان نمونه اگر امام صادق حضور نداشتند عنوان بصری چطور می توانست این همه دستور سلوکی مفید را از ایشان بگیرد و ... آیا در زمان غیبت امام زمان حتما تمام افرادی که می خواهند سلوک کنند باید دستشان به ولی خدا برسد تا سلوک کنند و دستور بگیرند؟

در مورد سوال اول غیبت امام زمان و حضور امام زمان از برای سالکین راه خدا یکی است البته برای عموم مردم تفاوت دارد و قطعاً زمان حضور که زمان بسط عدالت کلی در جامعه و عدالت جامع برای همه افراد با غیبت امام زمان بالاخره داریم همه می بینیم و مورد شهود همه هست که مظاهر فساد و امثال ذلک و اینها در زمان غیبت امام همه اینها از بین می رود و شرایط برای زندگی توأم با اطمینان و تلقی روحی برای همه افراد به بهترین نحو فراهم می شود اطمینان و اعتماد در جامعه این به نحو عرض می شود که اتم و به نحو اکمل حاکم می شود اینها برکاتی است که از حضور امام زمان علیه السلام پیدا می شود اما برای افرادی که راه خدا را می روند چون راه خدا راه حرکت باطنی است و امام زمان حضور و غیاب ندارد پس از این نقطه نظر هیچ فرقی ندارد بلکه از نظر ظاهر خب زندگی بهتر اطمینان اعتماد بهتر مانع فساد بهتر برداشته می شود و سالک هم این قضیه مفید است اما اگر سالک بخواهد راه خدا را برود وجود و عدم وجود امام در این راه فرقی ندارد چون حضرت همه قلوب را در دست دارد و او حرکت می دهد و مسأله امام صادق و عنوان بصری هم از همین قبیل است خب ائمه بودند و مطالب را بیان کردند و دیگر مسأله جا افتاده نیست که این مسأله بیان نشود این مسأله که در این جا مطرح شد مربوط به امام زمان است اگر در سلوک داخلی و در بیان احکام ظاهری جای خللی بود طبعاً امام علیه السلام می با یست آن را بیان کند ولی چون همه مسائل بیان شده طبعاً دیگر نیازی به حضور فیزیکی و ظاهری امام علیه السلام در اجتماع برای بیان احکام نیست و ما مکلف هستیم به همان چه را که از ائمه بیان شده به همان عمل کنیم و او برای ما کافی است در زمان غیبت امام زمان هر شخصی مانند زمان حضور در این جا هم تف اوتی ندارد در زمان غیبت افرادی که می خواهند سلوک کنند آن چه که برای اینها مهم است این است که امورشان را به خدا بسپارند و به امام زمان نزدیک کنند اما این که حضرت چطور دستگیری می کند این نه در ف هم ما می گنجد و نه به ما اصلاً مربوط است خود امام علیه السلام خودش می داند هر شخصی را چطور راه ببرد و راه هر کسی را به چه نحو بیان

کند و ما بعد

از فوت مرحوم آقا متوجه شدیم که ایشان با خیلی از افراد تماس داشتند که اسم آنها را حتی ما نمی‌شنیدیم و تصور نمی‌کردیم علی کل حال مسأله دستگیری یک مسأله اختصاصی است و در یک قالب خاصی این مسأله نمی‌گنجد.

آیا آن آن عقلی که سفارش شده پیامبر به علی علیه السلام می‌فرماید تو با عقلت به خدا نزدیک شو یا در مورد حضرت حداد که می‌گوید عاقلترین مردم بودند یا این که ما باید کارهایمان را با عقلمان بسنجیم این عقل چیست؟ آیا ما آن را داریم و آیا راهی برای زیاد کردن آن وجود دارد یا خیر؟

آن عقل عبارت است از همین پدیده الهی که خداوند به ما عنایت کرده و بر همین اساس عقاب می‌کند و ثواب می‌بخشد. اگر هر کسی به این عقل عمل کند عقل او دائما رو به بالا است مسأله عقل به قول ما مسأله تشکیکی است یعنی دائما رو به ازدیاد است اگر او را به کار بگیریم و به مقتضای او عمل کنیم در هر مرتبه از مراتبی که هستیم خداوند یک عقل بالاتری را به ما عنایت می‌کند و این عقل به واسطه اتصال به عقل فعال که از او تعبیر به عالم عقل و نور می‌شود دائما رو به گسترش است اما اگر ما به آن یافته‌ها ترتیب اثر ندادیم و آن یافته‌ها را مدنظر قرار ندادیم آن مقداری که به ما داده از دست ما می‌گیرد و خلاصه دست ما خالی است بله عقل همان است منتهی این عقل در حال ازدیاد و در حال نقصان است و تفاوتی ندارد.

سوال می‌کنند که خوابهایشان زیاد شده و راجع به خصوصیات ...

راجع به خواب که زیاد است راجع به غذا است و گرفتاری هست شب زودتر خوابیدن است و انسان گرفتاریهای خودش را کمتر کند و آن موانعی را که برای خستگی روح و بدن است کمتر کند طبعاً خواب انسان کمتر می‌شود زیادی خواب خوب نیست.